



آمنابار در واقع، با این اندیشه لیبرال در نسبت با خودکشی، موافقت می‌کند که حیات همراه با رنج را می‌توان پایان داد؛ پایانی با اراده خود و اعتراضی به زیستن حقیرانه.

+

کشتن دیگری، کشتن خود: «غلاف تمام‌فلزی»^۸، «کلوز (نزدیک)»^۹

فریود در نظریاتش در باب خودکشی آن را منحصرأدرانه مرگ جای‌گذاری نمی‌کند و می‌گوید خودکشی الزاماً مرگ نیست. میل به مرگ و میل به زیستن، با تاناتوس و اروس، دو بخش و دو جنبه میل انسان به وحدت‌بخشی یا تخریب است؛ میلی که می‌خواهد قطع و میلی که می‌خواهد انسجام ایجاد کند. فریود اما خودکشی را از خشم و شکست عاطفی نیز نشئت گرفته می‌داند. این دقیقاً همان چیزی است که در غلاف تمام‌فلزی و کلوز احساس می‌شود. شخصیت سرباز غلاف تمام‌فلزی از آغاز تا لحظه خودکشی سرکوب می‌شود. خشم انباشته از بی‌مصرفی خود و میل به انجام

خود اوست. اما از سوی دیگر پیش این است که هنگام این آزادی اخلاقی کی و کجاست؟ آیا هر هنگام می‌توان در ارتباط با خود تصمیم گرفت؟ «دریای درون» آلفاندرو آمنابار، حکایت چنین تصمیمی است وقتی زندگی آن قدر دهشتناک است که جسم، همان چیزی که به انسان قدرت می‌دهد، از دست رفته است و ابزار‌هایی از زندگی، تنها رؤیا و خیالی‌بافی ذهن است. پس می‌توان همان تعبیر شوپنهاور را در باب خودکشی به کار گرفت که خودکشی به سان بیداری از کابوسی دهشتناک است. روایت فیلم تصمیمی است که رامون درباره جسم از دست‌رفته‌اش می‌گیرد. جسمی که حرکت از آن گرفته شده است و خیال‌انگیزی تنها راه برون‌رفت از آن است؛ اما این خیال‌انگیزی دیگر پاسخی به رامون نمی‌دهد و تبدیل به کابوس شده است. رامون می‌خواهد اتانازی کند، خودکشی به مثابه خلاصی از وضعیت اسف‌بار جسمانی. فیلم و روایت آمنابار تمام‌وکمال در کنار این آزادی اخلاقی شخصیت اصلی ایستاده است.

+

اعتراضی به زیستن: دریای درون^۶

شوپنهاور در جهان همچون اراده و تصور، بلندمرتبه‌ترین هدف اخلاق را آزادی اخلاقی می‌داند و آزادی، اندیشه‌ای است که در آن، زندگی هر شخص متعلق به



Full Metal Jacket (1987)

نمایی از خودکشی Vincent D'Onofrio در فیلم غلاف تمام‌فلزی از استنلی کوپریک.